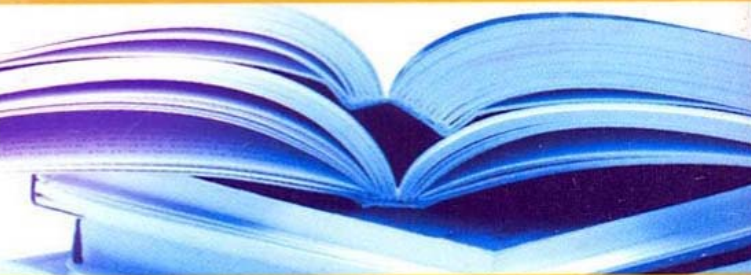


# GRE

*Exam Vocabulary*



*Graduate Record Exam*

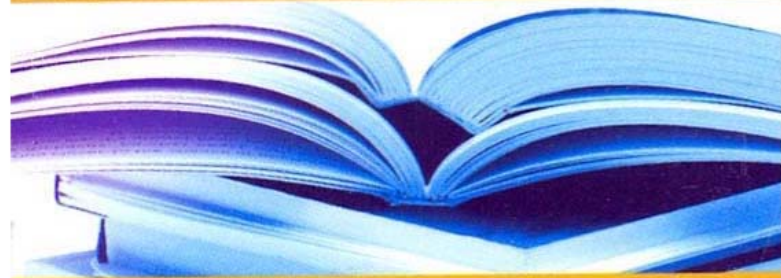
**FLASHCARDS**

**168  
cards**

Written by:  
**Abdollah Ghanbari**

واژگان آزمون

# GRE



*Graduate Record Exam*

**فلش کارت**

Designed by: Erfan Shirkhani

## واژگان آزمون GRE

GRE EXAM VOCABULARY

### FLASHCARDS



#### شامل:

- ✓ ۶۰۰ لغت ضروری مربوط به آزمون GRE
- ✓ بیش از ۲۰۰۰ کلمه مترادف
- ✓ خودآزمایی از هر درس
- ✓ آموزش جامع ریشه‌شناسی کلمات

تألیف: عبدالله قنبری

«مدرس زبان انگلیسی دانشگاه تهران»

## فهرست مطالب

#### صفحه

#### عنوان

۵	اختصارات انگلیسی
۶-۲۶۵	درس‌های ۱-۴۰
۲۶۶	آموزش لغت
۲۷۳	الگوهای آموزش لغت
۲۷۷	آموزش جامع ریشه‌شناسی کلمات
۲۸۲	پسوند
۲۹۲	پیشوند
۳۲۰	آموزش علائم فونتیک
۳۲۵	افعال بی‌قاعده
۳۲۸	فرق کلمات بریتانیایی و آمریکایی
۳۳۰	منابع و مآخذ
۳۳۴	معرفی کتاب

www.ZabanBook.com

زبان‌بوک

## اختصارات انگلیسی

نشانه	انگلیسی	فارسی
adj	adjective	صفت
adv	adverb	قید
Am E	American English	انگلیسی آمریکایی
art	article	حرف تعریف
aux v	auxiliary verb	فعل کمکی
Br E	British English	انگلیسی بریتانیایی
conj	conjunction	حرف ربط
int	interjection	صوت یا عبارت تعجبی
n	noun	اسم
opp	opposite	متضاد
p	past	زمان گذشته
part	participle	وجه وصفی
pl	plural	جمع
pp	past participle	اسم مفعول
pref	prefix	پیشوند
prep	preposition	حرف اضافه
pres	present	(زمان) حال
pron	pronoun	ضمیر
rel	relative	موصول
syn	synonym	مترادف
US	United States	ایالات متحده
v	verb	فعل
&	and	و
/	or	یا

GRE

7

UNIT 1

### 4. stationary /steɪʃənəri US -neri/ adj

بی‌حرکت، ثابت، ساکن، غیرمتحرک

☞ *syn.* immobile, motionless, static

a. The truck collided with a **stationary** vehicle.

کامیون با خودرو ساکن برخورد کرد.

b. The thief remained **stationary** until the police car moved away.

دزد بی‌حرکت ماند تا ماشین پلیس رد شد.

### 5. ambiguity /æmbrɪ'ɡju:əti/ n

ابهام، ابهام: سخن مبهم

☞ *syn.* ambivalence, obscurity, unclear

There is some **ambiguity** about what he wants to do.

در مورد این که او چه می‌خواهد بکند کمی ابهام وجود دارد.

### 6. illuminate /ɪ'lu:mɪneɪt/ v

روشن / نورانی کردن: چراغانی کردن: تذهیب (کاری) کردن: شرح دادن

☞ *syn.* brighten, illumine; clarify

a. Fire works **illuminated** the sky.

آتش‌بازی آسمان را نورانی کرد.

b. His explanations **illuminated** the poem's meaning for me.

توضیحات او معنی شعر را برایم روشن کرد.



## به نام خدا مقدمه

دانش‌پژوهان عزیز

- این مجموعه که به آموزش لغات آزمون GRE اختصاص دارد، شامل موارد زیر می‌باشد:
- این مجموعه در ۴۰ درس ارائه شده است و ۶۰۰ لغت و اصطلاح کلیدی و کاملاً ضروری مربوط به آزمون GRE را در بر می‌گیرد.
  - کلیه لغات و اصطلاحات هر درس همراه با مثال آمده است و تلفظ بریتانیایی و آمریکایی هر کلمه با علائم بین‌المللی فونتیک نوشته شده است.
  - شکل مترادف کلیه لغات ارائه شده است.
  - در پایان هر درس یک خودآزمایی همراه با پاسخ آمده است.
  - در بخش ضمایم موارد زیر ارائه شده است:

الف - آموزش لغت

ب - الگوهای آموزش لغت

ج - آموزش جامع ریشه‌شناسی کلمات

د - پسوند

ه - پیشوند

و - آموزش علائم فونتیک

شایسته است از پسر عزیزم مهندس آرش قنبری به خاطر ارائه پیشنهادات سودمند سپاسگزاری نمایم.

همچنین از خانم سحر خداوردی به خاطر حروفچینی و صفحه‌آرایی این مجموعه کمال تشکر و قدردانی را دارم.

در خاتمه امید است که با این کار، توفیق انجام وظیفه خود را در قبال شیفتگان زبان انگلیسی و دانشجویان راه علم داشته باشم.

با آرزوی موفقیت  
عبدالله قنبری



www.ZabanBook.com  
زبان‌بوک

## UNIT 1

6

## VOCABULARY

### UNIT 1



### بخش یک

#### 1. lustre /'lastə(r)/ n

برق، جلا، درخشش؛ شکوه؛ آوازه، شهرت؛  
[ظروف سفالی] لعاب

**syn.** brightness, brilliance, glow  
Marble has a beautiful **lustre**.

سنگ مرمر برق زیبایی دارد.

#### 2. matrix /'metriks/ (pl) matrices, matrixes/ n

چارچوب، قالب؛ (چاپ، کامپیوتر) ماتریس؛  
(ریاضی) جدول ارقام؛ (زیست‌شناسی) بافت  
زایشی؛ مبدأ، موجد، ایجاد کننده؛ شبکه؛ منشأ

**syn.** mould; origin

- Understanding is the **matrix** of peace.  
تفاهم منشأ صلح است.
- There is a vast **matrix** of different cultures in Los Angeles.

در لوس آنجلس شبکه‌ی وسیعی از فرهنگ‌های  
مختلف وجود دارد.

#### 3. molecule /'mɒlɪkjʊ:l US 'ma:-/ n

مولکول

**Def.** the smallest amount of a substance that can exist

A **molecule** is made up of atoms.

مولکول از اجتماع اتم‌ها تشکیل می‌شود.

## UNIT 1

8

## VOCABULARY

#### 7. construe /kən'stru:/ v

تفسیر / تعبیر کردن؛ [دستور زبان] تجزیه کردن  
 **syn.** explain, interpret; analyse  
They **construed** my words as critical and hostile.

آن‌ها حرف‌های مرا انتقادی و خصومت‌آمیز تعبیر کردند.

#### 8. displace /di'spleɪs/ v

جابجا کردن؛ جانشین یا جایگزین کسی / چیزی  
شدن؛ آواره کردن، بی‌خانمان کردن

**syn.** move; replace; unsettle

- Today the car has **displaced** the horse and buggy.

امروزه اتومبیل جانشین اسب و درشکه شده است.

- The war has **displaced** thousands of people.

جنگ هزاران نفر را بی‌خانمان کرده است.

#### 9. efficient /i'fɪʃnt/ adj

با کفایت، کارآمد؛ با عرضه، لایق

**syn.** capable, able; effective

Helen is an **efficient** secretary.

هلن منشی کارآمدی است.

#### 10. innate /i'neɪt/ adj

ذاتی، فطری

**syn.** inborn, inbred; native, natural

natural

Man has an **innate** ability to learn.

انسان استعداد فطری برای یادگرفتن دارد.

## 11. orbit /'ɔ:bit US 'ɔ:ɪr/ v

دور زدن، در مدار گردش کردن؛ در مدار قرار دادن

☞ *syn.* circle, encircle, revolve

a. The moon **orbits** the earth.

ماه در مدار زمین گردش می‌کند.

b. They **orbit** the satellite.

آنها ماهواره را در مدار قرار می‌دهند.

## 12. residue /'rezɪdju: US -du:/ n

(باقی) مانده، مابقی؛ ته‌نشست؛ [شیمی] پس‌مانده، تقطیر

☞ *syn.* remainder, remnant, surplus

**Residues** from chemical pesticides could harm children.

پس‌مانده‌های سموم شیمیایی می‌تواند به بچه‌ها صدمه بزند.

## 13. reverberate /rɪ'veɜ:bəreɪt US -və:ɪr/ v

طنین انداختن، پیچیدن؛ [مجازاً] ولوله افتادن

☞ *syn.* re-echo, reflect, resound

a. The roar of cannons **reverberated** in the mountains.

غرش توپ‌ها در کوهستان طنین انداخت.

b. His voice **reverberated** in the cave.

صدای او در غار پیچید.

## 14. suspend /səs'pend/ v

آویزان / معلق کردن، آویختن؛ به حال تعلیق درآوردن، مسکوت گذاشتن؛ موقتاً متوقف کردن

## Test Yourself



Choose the best word to fill in the blank in each sentence.

residue • lustre • illuminated •  
stationary • reverberated •  
construed

1. Her thick black hair shone with \_\_\_\_\_.

2. The traffic was almost \_\_\_\_\_.

3. The palace was \_\_\_\_\_ by spotlights.

4. The term can be \_\_\_\_\_ in two different ways.

5. The \_\_\_\_\_ of the stock was sold.

6. The bang \_\_\_\_\_ through the house.

## Answer key:

- |               |                 |
|---------------|-----------------|
| 1. lustre     | 2. stationary   |
| 3. illuminate | 4. construed    |
| 5. residue    | 6. reverberated |

a. Most of the wheat is produced in the **province** of Fars.

اکثر گندم‌ها در استان فارس تولید می‌شوند.

b. Technology has invaded every **province** of life.

تکنولوژی همه‌ی زمینه‌های زندگی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

## 5. quote /kwəʊt/ v

نقل کردن، بازگو کردن؛ نقل قول یا تضمین کردن

☞ *syn.* reproduce; adduce, refer to

Please don't **quote** what I said.

لطفاً آن چه را که گفتم بازگو نکن.

## 6. render /'rendə(r)/ v

موجب شدن؛ پس دادن؛ انجام دادن؛ [موسیقی،

نمایش] اجرا کردن؛ ترجمه کردن

☞ *syn.* cause; reproduce; present, interpret

a. The concert was well **rendered**.

کنسرت خوب اجرا شد.

b. She **rendered** her role skillfully.

او نقش خود را با مهارت اجرا کرد.

c. The poem was **rendered** into English two years ago.

دو سال پیش این شعر به انگلیسی ترجمه شد.

## 7. repress /rɪ'pres/ v

سرکوب کردن، فرو نشانیدن، جلوی (خنده، خمیازه و ... خود را) گرفتن

b. Canada exports its **surplus** grain.

کشور کانادا غلات اضافی خود را صادر می‌کند.

## 10. triangle /'traɪæŋgl/ n

مثلث؛ (چیز) سه گوشه؛ گونیای سه گوش، مثلثی

a. Peter drew a **triangle** on the board.

پیتر یک مثلث روی تخته کشید.

b. Cut the sandwiches into **triangles**.

ساندویچ‌ها را به صورت مثلثی ببر.

## 11. secure /sɪ'kjʊə(r)/ adj

در امان، دارای امنیت، ایمن؛ مصون؛ مطمئن، پشت گرم

☞ *syn.* safe; protected; undamaged

a. People did not feel **secure** even in their homes.

مردم حتی در خانه‌هایشان احساس امنیت نمی‌کردند.

b. The future of the company looks **secure**.

آینده آن شرکت ایمن به نظر می‌رسد.

## 12. appendix /ə'pendɪks/ n (pl appendices)

ضمیمه، پیوست؛ آپاندیس

☞ *syn.* addendum, adjunct

a. The book's **appendix** contained interesting subjects.

ضمیمه‌ی کتاب حاوی مطالب جالبی بود.



☞ *syn.* hang; cease, delay; swing

a. This law has been **suspended** for sometime.

این قانون مدتی است که به حال تعویق درآمده است.

b. **Suspend** the swing from the tree branch.

تاب را از آن شاخه آویزان کن.

c. The two sides have **suspended** the peace negotiations.

دو جناح مذاکرات صلح را به حال تعویق درآورده اند.

15. **supplant** /sə'plɑ:nt US sə'plænt/ v

جانشین یا جایگزین (کسی / چیزی) شدن / کردن

☞ *syn.* displace, replace

This office will supplement rather than **supplant** private agencies.

این اداره مکمل آژانس های خصوصی خواهد بود نه جانشین آنها.

www.ZabanBook.com

Break Time

weakness of attitude become weakness of character.

Albert Einstein

ضعف در رفتار و منش منجر به ضعف شخصیت می شود.

آلبرت اینشتین

## UNIT 2



## بخش دو

1. **anthropology** /ænθrə'pɒlədʒi US

-pa:-/ n

انسان شناسی، مردم شناسی

☞ *syn.* the scientific study of people and their origins, customs, beliefs etc. He studied **anthropology** but got into films.

او در رشته انسان شناسی تحصیل کرد اما وارد دنیای فیلم شد.

2. **foetus** /'fi:təs/ n

جنین کامل، رویان

☞ *Def.* a baby or young animal before it is born

آیا جنین سالم است؟؟

3. **intimacy** /'ɪntɪməsi/ n

صمیمیت، دوستی نزدیک

☞ *syn.* friendship; closeness; familiarity

Their **intimacy** lasted for over 50 years.

دوستی و صمیمیت آنها بیش از ۵۰ سال طول کشید.

4. **province** /'prɒvɪns US 'prɑ:-/ n

استان، ایالت، شهرستان؛ حوزه، قلمرو، زمینه

☞ *syn.* region, area, zone; field

☞ *syn.* suppress, oppress; inhibit

a. I couldn't **repress** my laughter.

توانستم جلوی خنده خود را بگیرم.

b. They are not allowed to **repress** people's civil rights.

آنها مجاز نیستند که حقوق مدنی مردم را سرکوب کنند.

8. **sift** /sift/ v

آلک کردن؛ با آلک پاشیدن؛ به دقت بررسی کردن؛ [sift out] جدا کردن، تفکیک کردن

☞ *syn.* sieve; part, separate

a. **Sift** the flour into a bowl!

آرد را به داخل یک کاسه الک کن!

b. Investigators are **sifting** through the wreckage of the aircraft.

بازرسان لاشه هواپیما را به دقت بررسی می کنند.

c. It's hard to **sift out** the truth from the lies in this case.

در این پرونده، مشکل می توان حقیقت را از دروغ جدا کرد.

9. **surplus** /'sɜ:pləs US 'sɜ:r-/ n, adj

مازاد، مانده؛ اضافی، زیادی

☞ *syn.* (n) excess; remainder; (adj) excess, extra

a. These items are **surplus** to requirements.

این اقلام مازاد بر نیاز هستند.

b. The doctors immediately removed his **appendix**.

پزشکان فوراً آپاندیس او را درآوردند.

13. **index** /'ɪndeks/ n

شاخص؛ نشانه، نشانگر؛ [کتاب] فهرست راهنما، نمایه

☞ *syn.* list; guide

a. China has a very high **index** of growth.

کشور چین شاخص رشد بالایی دارد.

b. The Tokyo stock **index** fell 15 points yesterday.

دیروز شاخص بورس سهام توکیو ۱۵ امتیاز کاهش یافت.

c. There is an **index** at the back of the book.

یک فهرست راهنما در آخر کتاب وجود دارد.

14. **view** /'vjʊ:/ n, v

چشم انداز، منظره؛ دیدن، تماشا کردن؛ بازدید کردن

☞ *syn.* (n) sight, landscape; attitude; (v) watch; perceive

a. The **view** from the top of the Eiffel tower was magnificent.

منظره از بالای برج ایفل عالی بود.

b. The house has a **view** over the sea.

خانه به دریا دید دارد.

## 11. orbit /'ɔ:bɪt US 'ɔ:r-/ v

دور زدن، در مدار گردش کردن؛ در مدار قرار دادن

☞ *syn.* circle, encircle, revolve

a. The moon **orbits** the earth.

ماه در مدار زمین گردش می‌کند.

b. They **orbit** the satellite.

آن‌ها ماهواره را در مدار قرار می‌دهند.

## 12. residue /'rezɪdju: US -du:/ n

(باقی) مانده، مابقی؛ ته‌نشست؛ [شیمی] پس‌مانده، تقطیر

☞ *syn.* remainder, remnant, surplus

**Residues** from chemical pesticides could harm children.

پس‌مانده‌های سموم شیمیایی می‌تواند به بچه‌ها صدمه بزند.

## 13. reverberate /rɪ'veɪbəreɪt US -vɜ:r/ v

طنین انداختن، پیچیدن؛ [مجازاً] ولوله افتادن

☞ *syn.* re-echo, reflect, resound

a. The roar of cannons **reverberated** in the mountains.

غررش توپ‌ها در کوهستان طنین انداخت.

b. His voice **reverberated** in the cave.

صدای او در غار پیچید.

## 14. suspend /sə'spend/ v

آویزان / معلق کردن، آویختن؛ به حال تعلیق درآوردن، مسکوت گذاشتن؛ موقتاً متوقف کردن

## Test Yourself



Choose the best word to fill in the blank in each sentence.

residue • lustre • illuminated •  
stationary • reverberated •  
construed

1. Her thick black hair shone with \_\_\_\_\_.

2. The traffic was almost \_\_\_\_\_.

3. The palace was \_\_\_\_\_ by spotlights.

4. The term can be \_\_\_\_\_ in two different ways.

5. The \_\_\_\_\_ of the stock was sold.

6. The bang \_\_\_\_\_ through the house.

## Answer key:

- |               |                 |
|---------------|-----------------|
| 1. lustre     | 2. stationary   |
| 3. illuminate | 4. construed    |
| 5. residue    | 6. reverberated |

a. Most of the wheat is produced in the **province** of Fars.

اکثر گندم‌ها در استان فارس تولید می‌شوند.

b. Technology has invaded every **province** of life.

تکنولوژی همه‌ی زمینه‌های زندگی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

## 5. quote /kwəʊt/ v

نقل کردن، بازگو کردن؛ نقل قول یا تضمین کردن

☞ *syn.* reproduce; adduce, refer to

Please don't **quote** what I said.

لطفاً آن چه را که گفتم بازگو نکن.

## 6. render /'rendə(r)/ v

موجب شدن؛ پس دادن؛ انجام دادن؛ [موسیقی،

نمایش] اجرا کردن؛ ترجمه کردن

☞ *syn.* cause; reproduce; present, interpret

a. The concert was well **rendered**.

کنسرت خوب اجرا شد.

b. She **rendered** her role skillfully.

او نقش خود را با مهارت اجرا کرد.

c. The poem was **rendered** into English two years ago.

دو سال پیش این شعر به انگلیسی ترجمه شد.

## 7. repress /rɪ'pres/ v

سرکوب کردن، فرو نشانیدن، جلوی (خنده، خمیازه و ... خود را) گرفتن

b. Canada exports its **surplus** grain.

کشور کانادا غلات اضافی خود را صادر می‌کند.

## 10. triangle /'traɪæŋɡl/ n

مثلث؛ (چیز) سه گوشه؛ گونیا؛ سه گوش، مثلثی

a. Peter drew a **triangle** on the board.

پیتر یک مثلث روی تخته کشید.

b. Cut the sandwiches into **triangles**.

ساندویچ‌ها را به صورت مثلثی ببر.

## 11. secure /sɪ'kjʊə(r)/ adj

در امان، دارای امنیت، ایمن؛ مصون؛ مطمئن، پشت گرم

☞ *syn.* safe; protected; undamaged

a. People did not feel **secure** even in their homes.

مردم حتی در خانه‌هایشان احساس امنیت نمی‌کردند.

b. The future of the company looks **secure**.

آینده آن شرکت ایمن به نظر می‌رسد.

## 12. appendix /ə'pendɪks/ n (pl appendices)

ضمیمه، پیوست؛ آبانویس

☞ *syn.* addendum, adjunct

a. The book's **appendix** contained interesting subjects.

ضمیمه‌ی کتاب حاوی مطالب جالبی بود.



c. What is your **view** on school punishments?

نظرتان در مورد تنبیه‌هایی که در مدرسه اعمال می‌کنند چیست؟

d. Thousands **viewed** the parade.

هزاران نفر مراسم رژه را تماشا کردند.

15. **proficient** /prə'fɪʃnt/ adj

ماهر، خبره، باتجربه، کارآزموده

☞ **syn.** capable; efficient; experienced; expert

Peter's uncle is a **proficient** driver.

عموی پیتر راننده‌ی ماهر است.

### Break Time

### زنگ تفریح



play ball

همکاری کردن، تن به بازی دادن، راه آمدن

### UNIT 3



### بخش سه

1. **relevance** /rɪ'ləvəns/ n

[با حرف اضافه‌ی to] ربط، ارتباط، مناسبت

☞ **syn.** connection, link, relation

This has no direct **relevance** to the matter in hand.

این ارتباط مستقیمی به موضوع کنونی ندارد.

2. **orientate** /'ɔ:riənteɪt/ v

[ساختمان] رو به .... ساختن؛ علاقمند کردن؛

[دانشجو، نوآموز] آشنا کردن؛ وفق دادن، سازگار

کردن

☞ **syn.** adjust, adapt; familiarize

It took sometime to **orientate** himself to his new job.

مدتی طول کشید تا با شغل جدیدش سازگار شد.

3. **explicit** /ɪk'splɪt/ adj

واضح، روشن؛ صریح، رک و روباز؛ آشکار

☞ **syn.** clear; frank; direct

a. Let's be **explicit** about our expectation.

بیا درباره‌ی توقعات خود رک و روباز باشیم.

b. She was quite **explicit** about why she had quit.

او خیلی صریح و رک علت استعفای خود را بیان

کرد.

It is **stipulated** the goods be delivered in one week.

تصریح شده است که کالا ظرف یک هفته تحویل داده خواهد شد.

8. **incident** /ɪnsɪdənt/ n, adj

[اسم] رویداد، واقعه (غیرمترقبه)، درگیری،

برخورد؛ حادثه؛ [صفت] لازمه، تابع، وابسته

☞ **syn.** (n) event; affair; fight

a. We reported the **incident** to the police.

آن رویداد را به پلیس گزارش کردیم.

b. Small **incidents** led to bloody border skirmishes.

برخوردهای کوچک به کشمکش‌های خونین مرز منجر شد.

9. **eventual** /ɪ'ventʃʊəl/ adj

نهایی، بعدی

☞ **syn.** final; ensuing, later, future

It is impossible to predict what the **eventual** outcome of the peace negotiations will be.

غیرممکن است که پیشگویی کنیم نتیجه نهایی مذاکرات صلح چه خواهد بود.

10. **imprint**<sup>1</sup> /ɪm'prɪnt/ v

[+on / of] نقش انداختن؛ [+with] حک

کردن؛ [+in / on] اثر گذاشتن بر

☞ **syn.** impress, mark; stamp

12. **superimpose** /su:'pəɪmpəʊz, ˌsju:-

US -su:-/ v

[+on / onto] روی / بالای چیزی گذاشتن

☞ **syn.** overlay, place on top of

He **superimposed** one of his photos on top of another.

او یکی از عکس‌های خود را بر روی عکس دیگر خود دارد.

13. **chunk** /tʃʌŋk/ n

شقه؛ [+of] قلنبه، تکه‌ی بزرگ، نصف بیشتر

☞ **syn.** lump; brick; bar

a. He bought a **chunk** of meat.

او یک شقه گوشت خرید.

b. A **chunk** of masonry fell on his head.

یک تکه آجر روی سرش افتاد.

14. **revolt** /rɪ'veəʊlt/ v, n

[+against] شورش (مسلحانه) کردن، طغیان

کردن؛ حال کسی را به هم زدن؛ منجر کردن؛ شورش، طغیان

☞ **syn.** (v) rebel; riot; (n) rebellion

a. The peasants' **revolt** was crushed.


شورش رعایا سرکوب شد.

b. The natives **revolted** against their Belgian masters.

بومیان بر اربابان بلژیکی خود شوریدند.

## 15. credit /'kredit/ n, v

(خرید) نسیه: اعتبار (مالی): [حساب بانکی]  
 موجودی: اعتماد، اطمینان: واحد (درسی): موجب  
 مباحث، مایه‌ی سربلندی: تمجید، ستایش: نسبت  
 دادن به: باور کردن: به حساب واریز کردن

 **syn.** (n) **acclaim; glory, honour;**  
**reputation; (v) attribute;**  
**believe, trust**

a. I bought the bicycle **on credit**.

من این دوچرخه را نسیه خریدم.

b. He took fifteen **credits** in English.

او پانزده واحد انگلیسی برداشت.

c. His efforts deserve **credit**.

کوشش‌های او در خور ستایش است.

d. He is a **credit** to his family.

او موجب سربلندی خانوادگی خویش است.

e. \$1000 has been **credited** to your account.

۱۰۰۰ دلار به حساب بانکی شما واریز شده است.

f. We will not sell on **credit**, even to you!

نسیه نمی‌دهیم، حتی به شما!

Their shirts were **imprinted** with the names of their teams.

روی پیراهن آن‌ها اسم تیمشان حک شده بود.

● **imprint**<sup>2</sup> /'ɪmprɪnt/ n

[+on / of] اثر، نشان: [+in / on] نقش، مهر:  
 [کتاب] نام ناشر


 **syn.** **impression, mark; etch,**  
**engrave**

Police followed the **imprints** of his feet in the sand.

پلیس روی شن‌ها رد پای او را تعقیب می‌کرد.

## 11. reciprocate /rɪ'sɪprəkeɪt/ v

[مهربانی و غیره] پاسخ متقابل دادن، متقابلاً  
 عمل کردن، معامله به مثل کردن: [پیستون و غیره]  
 به صورت رفت و برگشتی به کار بردن: به صورت  
 رفت و برگشتی درآوردن، به طور متناوب کار  
 کردن

 **syn.** **respond; reply; exchange**  
**mutually**

a. He is sad because his love for her is not **reciprocated**.

او غمگین است چون عشق او نسبت به آن دختر  
 دوطرفه نیست.

b. The sewing machine's needle was **reciprocating** up and down.

سوزن چرخ خیاطی متناوباً بالا و پایین می‌رفت.

## 4. appraise /ə'preɪz/ v

ارزیابی / ارزشیابی کردن، برآورد کردن


 **syn.** **estimate, assess; evaluate**

The insurance company appraiser **appraises** the damages.

ارزیاب شرکت بیمه خسارت را ارزیابی می‌کند.

## 5. theorem /'θɪərəm/ n

قضیه: فرمول: معادله: قاعده: اصل: قانون


 **syn.** **formula; hypothesis; rule**

The **theorem** for making the new plastic is kept secret.

فرمول ساخت پلاستیک جدید مخفی نگه داشته  
 می‌شود.

## 6. aesthetic /i:s'θetɪk, es-/ adj, n

(مربوط به) زیبایی، زیبایی شناختی: زیبایی  
 شناس: هنردوست

 **syn.** (adj) **connected with beauty**  
**and the study of beauty**


The furniture is more **aesthetic** than functional.

آن مبلمان بیشتر زیبا است تا قابل استفاده.

## 7. stipulate /'stɪpjʊleɪt/ v

[... + that ...] شرط کردن، مشروط به چیزی کردن:

[قرارداد و غیره] قید / تصریح کردن

 **syn.** **insist upon, lay down**

## Test Yourself



Choose the synonym.

## 1. intimacy

- (A) hate (B) enmity  
 (C) friendship (D) bitterness

## 2. repress

- (A) encourage (B) suppress  
 (C) reassure (D) support

## 3. surplus

- (A) excess (B) essential  
 (C) important (D) basic

## 4. secure

- (A) risky (B) serious  
 (C) critical (D) safe

## 5. province

- (A) field (B) position  
 (C) spot (D) location

## 6. sift

- (A) combine (B) sieve  
 (C) include (D) attach

## Answer key:

- |      |      |      |
|------|------|------|
| 1. C | 2. B | 3. A |
| 4. D | 5. A | 6. B |



## Test Yourself



Match the words with their meanings.

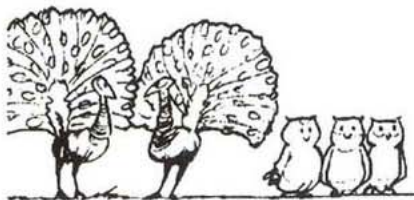
- |                |       |               |
|----------------|-------|---------------|
| 1. relevance   | _____ | a. impress    |
| 2. orientate   | _____ | b. overlay    |
| 3. imprint     | _____ | c. rebel      |
| 4. superimpose | _____ | d. connection |
| 5. revolt      | _____ | e. lump       |
| 6. chunk       | _____ | f. adjust     |

## Answer key:

- |      |      |      |
|------|------|------|
| 1. d | 2. f | 3. a |
| 4. b | 5. c | 6. e |

## Break Time

## زنگ تفریح



Birds of a feather (flock together).

کبوتر با کبوتر، باز با باز

کند هم جنس با هم جنس پرواز